

کندوکاوی روش‌شناختی در کتاب جریان‌شناسی سیاسی در ایران

عباس خلجی*

چکیده

این مقاله با هدف نقد روشمند کتاب *جریان‌شناسی سیاسی در ایران* به نگارش درآمده است. بررسی شکلی، روشی و محتوایی اثر مهم‌ترین بخش مقاله است که در حول نقد روشی و محتوایی آن تمرکز یافته است. در متن، پیشنهادهای سازنده و توصیه‌های اصلاحی مناسبی برای بهبود ابعاد روشی و محتوایی اثر ارائه شده است. سرفصل این نکات به ترتیب زیر است: ضرورت بررسی انتقادی ادبیات موضوع، لزوم بررسی تاریخی و تبارشناختی مفهوم جریان‌شناسی در ادبیات سیاسی ایران، معرفی منابع علمی و آثار اصلی مورد استفاده برای نگارش جریان‌شناسی سیاسی و به طور کلی، توجه مناسب و پایبندی اصولی به معیارهای روشی در پژوهش‌های علوم انسانی که متأسفانه در این متن توجه درخوری به آن‌ها نشده است.

کلیدواژه‌ها: جریان‌شناسی سیاسی، جریان راست و چپ، جریان اصول‌گرا، جریان اصلاح‌طلب، جریان سوم و ...

۱. مقدمه

«شناخت کامل و جامع [همواره] هدف امیدی دیرپا بوده است» (تیندر، ۱۳۷۴: ۱۱۳). موج «جریان‌شناسی» در ایران نیز به راه افتاده است و به آن دامن زده می‌شود (خبرگزاری فارس)، اما در برخورد با این آثار باید با حزم و احتیاط رفتار کرد. انتشار کتاب *جریان‌شناسی سیاسی در ایران* و استقبال نویسنده از نقدهای مشفقانه و پذیرش توصیه‌های

* استادیار علوم سیاسی، دانشگاه جامع امام حسین (ع) abbas.khalaji@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۲/۲۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۳/۱

علمی و پیشنهادهای سازنده و اصلاحی مخاطبان (← دارابی، ۱۳۸۸ الف: ۲۴)، نگارنده مقاله را بر آن داشت تا با رویکردی انتقادی این مقاله را به نگارش درآورد. نخست خلاصه مطالب کتاب و سپس نقاط قوت و ضعف روشی، شکلی و محتوایی اثر بررسی و ارائه می‌گردد. در پایان نیز با جمع‌بندی و نتیجه‌گیری نظری، توصیه‌های علمی و پیشنهادی سازنده و اصلاحات لازم برای رفع کاستی‌ها و بهبود نقاط قوت و ارتقای برجستگی‌های کتاب تقدیم می‌گردد.

۲. معرفی کتاب

کتاب در سه فصل سامان یافته است. فصل اول: کلیات و مبانی نظری پژوهش، روش‌شناسی و چارچوب نظری پژوهش را دربرمی‌گیرد که البته تنها چهار عنوان فرعی دارد؛ فصل دوم: نگاهی به جریان‌ها و آرایش نیروهای سیاسی در ایران پنج عنوان فرعی دارد؛ فصل سوم: جریان‌شناسی سیاسی اسلام‌گرا که محتوای اصلی کتاب را در خود جای داده و از پنج بخش تشکیل شده است: بخش اول، تبیین مفهومی و جامعه‌شناختی جریان سیاسی اصول‌گرا؛ بخش دوم، روحانیت؛ بخش سوم، تبیین مفهومی و جامعه‌شناختی جریان سیاسی چپ تا اصلاح‌طلب؛ بخش چهارم، جریان سیاسی سوم؛ بخش پنجم، جریان سیاسی دین‌اندیش. نتیجه‌گیری پایانی، خلاصه مطالب «جریان سیاسی اسلام‌گرا» را دربردارد. در این بخش جمع‌بندی و پیش‌بینی کوتاهی از آرایش احتمالی نیروها و صف‌آرایی جریان‌های سیاسی آینده ارائه می‌شود.

کتابنامه در چهار بخش کتب فارسی، مقالات، خبرگزاری‌ها و پایگاه‌های اینترنتی و منابع لاتین تنظیم شده که منابع لاتین آن بسیار ناچیز است. فهرست آیات در یک صفحه گردآوری شده و نمایه مشترک (فهرست نام کسان و مکان‌ها و موضوعی) تنظیم گردیده است. در پیوست پایان، مشخصات احزاب و تشکلهای سیاسی ایران در جدولی گردآوری شده که نام ۲۲۰ حزب، جمعیت، جامعه، مجمع، کانون، سازمان، انجمن و اسامی اعضای هیئت مؤسس آن‌ها را به طور مغشوشی ارائه می‌کند. عدم تنظیم الفبایی کاملاً آن را از حیز انتفاع خارج ساخته است.

۳. خلاصه مطالب کتاب

فصل اول به کلیات و مبانی نظری پژوهش اختصاص یافته و به بررسی مفهوم‌شناختی،

روش‌شناختی و ارائه مدل و چارچوب نظری می‌پردازد. «مقصود از جریان سیاسی، یک حرکت سیاسی پویا و زنده است که با برخورداری از ایدئولوژی مشخص و گرایش‌های فکری درونی به مدد رهبران خود بر نظام سیاسی و نیز اقشار مختلف جامعه تأثیر می‌گذارد و جبهه و جناح، حزب، سازمان یا نهاد و گروه ویژه خود را بنیان می‌نهد. هدف نهایی جریان‌های سیاسی، کسب قدرت و استقرار نظام سیاسی مورد نظر است که آن را از طریق راهبردها و راهکارهای مختلف پی می‌گیرند» (دارابی، ۱۳۸۸ الف: ۲۷). جریان‌های سیاسی به دو دسته مستقل و وابسته تقسیم می‌شوند.

جریان‌های سیاسی بر پایه معیارهایی چون شکاف‌های اجتماعی، رابطه دین و سیاست، رابطه روحانیت و حکومت، قلمرو حداقلی یا حداکثری دین، قرائت‌پذیری یا قرائت‌ناپذیری دین، اصول‌گرایی یا تساهل‌دینی، تحجر یا روشنفکری، استقلال یا وابستگی، فردگرایی یا جمع‌گرایی، انقلابی‌گری یا اصلاح‌طلبی، ایمان یا بی‌ایمانی و خلوص اعتقادی یا ناخالصی، حق و باطل و ... شکل می‌گیرند. در کتاب، چهار معیار نظری شکاف‌های اجتماعی، استقلال یا وابستگی، ایمان و بی‌ایمانی و حق و باطل مورد بررسی قرار گرفته‌اند. ۱۰ پرسش فرعی دیگر دامنه پاسخگویی پژوهش را بسیار گسترده ساخته‌اند. پرسش اصلی پژوهش از چگونگی رابطه میان تحولات نظام جمهوری اسلامی و جریان سیاسی اسلام‌گرا در ایران ناشی شده است.

مهم‌ترین مفاهیم پژوهش، جریان‌شناسی سیاسی، جریان فکری - سیاسی، جریان سوم، جبهه فکری - سیاسی، جناح، حزب سیاسی، تشکل، محفل، جمعیت و انجمن، ائتلاف، نیروهای اجتماعی و گروه سیاسی هستند. ویژگی‌های ممتاز اثر «تمرکز کتاب بر جریان‌های سیاسی در حوزه اسلام‌گرا از مزایای این کتاب محسوب می‌گردد» (همان: ۵۶). رویکرد جریانی به تحولات سیاسی، نقد و ارزیابی جریان‌های سیاسی و تولید کار علمی بدون گردآوری و گرت‌برداری از دیگر امتیازات کتاب است.

در فصل دوم، جریان‌های سیاسی ایران از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ بررسی شده‌اند: جریان مذهبی یا اسلام‌گرا؛ جریان ملی‌گرا یا ناسیونالیست؛ جریان چپ یا مارکسیستی (حزب توده و سازمان چریک‌های فدایی خلق)؛ جریان التقاطی یا ترکیبی (گونه اصلاح‌طلب: نهضت آزادی و جنبش مسلمانان مبارز و نوع رادیکال: سازمان مجاهدین خلق ایران، گروه آرمان مستضعفین و گروه فرقان)؛ جریان سلطنت‌طلب، مبانی فکری و احزاب و گروه‌های وابسته آن را دربرمی‌گیرد.

نویسنده با نقد آثار پیشین، تقسیم‌بندی مختار کتاب را ارائه می‌کند:

۱. جریان مذهبی یا اسلام‌گرا با گرایش‌های درون‌گفتمانی (روحانیت‌محور و تشکّل‌محور)؛
۲. جریان ملی‌گرا یا ناسیونالیست که «جبهه ملی نماد اصلی» (همان: ۸۳) آن است؛
۳. جریان چپ یا مارکسیستی (حزب توده و سازمان چریک‌های فدایی خلق)؛
۴. جریان التقاطی یا ترکیبی (اصلاح‌طلب و رادیکال)؛
۵. جریان سلطنت‌طلب و شاه‌محوری.

در بخش اول فصل سوم، پیشینه تاریخی مفهوم اصول‌گرایی بررسی شده که بیانگر دغدغه ارزش‌ها و آرمان‌های اسلامی در عصر کنونی است. «اصول‌گرایی، تبیین‌گر جهت‌گیری نظام اسلامی در مقایسه و در برابر سایر نظام‌های فکری و رفتاری است» (دارابی، ۱۳۸۸ الف: ۱۱۹). معناداری زندگی و پایداری به احکام اسلامی برای ارتقای منزلت انسان و درک کرامت انسانی و مسئولیت بی‌بدیل انسان، از تعهدات این جریان است و نظام اسلامی مبلّغ و مدافع اصول‌گرایی یا اسلام ناب محمدی است. اصول‌گرایی به معنای «ارزش‌گرایی» در مقابل «لیبرالیسم» است و در تحولات سیاسی دهه اخیر ایران ریشه دارد. نسل جوان‌تر جریان راست سنتی موسوم به محافظه‌کاران اقتدارگرا که در منظر افکار عمومی و جامعه منزوی شده بودند، با تجربه گرفتن از ناکامی‌های دوره اصلاحات، اندیشه و هویت خویش را بازسازی کرده و خود را اصول‌گرا نامیدند. «وجه تسمیه آن اعتقاد و التزام عملی به جمهوری اسلامی، انقلاب اسلامی، آموزه‌های امام خمینی و وفاداری به مقام معظم رهبری و در تقابل با زیر سؤال بردن نظام، آرمان‌های انقلاب و امام خمینی از سوی دوم خرداد بود» (همان: ۱۳۳). تفاوت اصول‌گرایان با راست سنتی در این بود که رهبری و مدیریت فکری و عملیاتی آن با نیروهای نسل دوم و سوم انقلاب بود. از این دیدگاه، «جریان دوم خرداد، بیداری نیروهای اصول‌گرا را موجب شد» (همان). اصول‌گرایی در نفی جریان ضدآرزشی اصلاح‌طلب شکل گرفت و این گفتمان به مثابه غیریت گفتمان اصول‌گرایی عمل کرد. پیگیری آرمان‌های انقلابی عدالت‌طلبی، آزادی‌خواهی و مبارزه با ظلم و تزویر، فقر و فساد و تبعیض، سرلوحه شعارهای آنان قرار گرفت و بر ولایت‌مداری، قانون‌گرایی و عدالت‌خواهی تأکید شد.

فصل سوم یا جریان‌شناسی سیاسی اسلام‌گرا بیش از ۴/۵ مطالب را به خود اختصاص داده است. جریان سیاسی راست که به اصول‌گرایی معروف است، از تشکّل‌های سیاسی

عمده‌ای چون جامعه مدرسان حوزه علمیه قم، حزب جمهوری اسلامی ایران، جامعه روحانیت مبارز تهران، حزب مؤتلفه اسلامی، جمعیت اینارگران انقلاب اسلامی و ائتلاف آبادگران ایران اسلامی تشکیل شده است. ویژگی‌های فکری این جریان، وفاداری و پایبندی به حکومت دینی، نظام جمهوری اسلامی و ولایت مطلقه فقیه، جانبداری از دین حداکثری، دولت حداقلی، اقتصاد بازار آزاد و واگذاری برخی امور به مردم است. پذیرش قرائت رسمی نظام از ویژگی‌های مهم آن است. آزادی، مردم‌سالاری و حق رأی مردم قابل احترام است، اما از برتری جمهوریت بر اسلامیت نظام نگران است. حکومت اسلامی، وجوب تشکیل آن و نقش روحانیت، سه مؤلفه ساختاری مهم در اندیشه و عمل جریان راست سیاسی است و ولی مطلقه فقیه با پذیرش این مسئولیت نقشی اساسی در حکومت اسلامی ایفا می‌کند.

از دیدگاه جریان راست، مشارکت سیاسی مردم نه از زاویه استیفای حقوق شهروندی که برای تکلیف شرعی و وظیفه دینی قلمداد و به مثابه اعمال واجب دینی تلقی می‌گردد. در سیاست خارجی، بر این باور است که در عین حال که باید روابط با جهان خارج را بسط داد و به مناسبت‌ها توسعه بخشید، بایستی اقدام‌های لازم برای تأمین منافع ملی در دستور کار قرارگیرد، اما نباید نسبت به نقشه دشمنان و توطئه بیگانگان دچار «توهم» شد و آن را خیالی پنداشت. «بیگانه‌ستیزی یک اصل مهم و اساسی در دیپلماسی این جریان می‌باشد» (همان: ۵۴۰). بدین سان، جریان راست، اصول‌گرا و ارزشی، حفظ ارزش‌های اسلامی را بر هر امر دیگری مقدم دانسته و عدالت را بر توسعه ترجیح می‌دهد.

جریان راست تحول قابل توجهی را در رویکردها و راهبردهای خویش پشت سر نهاده است: زمانی از ارشادی یا مولوی‌بودن فرامین رهبری سخن می‌گفت و اینک دفاع از ولایت مطلقه فقیه از مهم‌ترین اوصاف آن به‌شمار می‌رود. راهبرد گذشته آن توسعه همه‌جانبه بود، اما اکنون از تقدم توسعه اقتصادی و اجتماعی سخن می‌گوید. در گذشته خود را صاحب صلاحیت اداره کشور می‌پنداشت، ولی اکنون بر این باور است که نمی‌توان کشور را با یک جناح اداره کرد. منتقد رویکردهای رادیکالی و روش‌های افراطی و خواهان اعتدال و میانه‌روی است. در گذشته خود را مخاطب تحولاتی جهانی نمی‌دانست؛ امروزه در پی برنامه‌ریزی برای رویارویی با پیامدهای جهانی شدن است.

در بخش دوم فصل سوم، دومین جریان سیاسی اسلام‌گرا، یعنی چپ دیروز و اصلاح‌طلب امروز بررسی می‌شود. مجمع روحانیون مبارز، مجمع محققان و مدرسان حوزه علمیه قم، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، دفتر تحکیم وحدت یا اتحادیه انجمن‌های

اسلامی دانشجویان، جبهه مشارکت ایران اسلامی، حزب کارگزاران سازندگی، حزب اعتماد ملی و ... تشکلهای شاخص و گفتمان‌ساز جریان چپ سنتی و اصلاح‌طلب هستند که نقادانه مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

مبانی فکری و ویژگی‌های عمومی جریان چپ در مؤلفه‌هایی چون دفاع از آزادی و عدالت، حمایت از محرومان، مقابله با سرمایه‌داری و خصوصی‌سازی، مخالفت با ثروت‌اندوزی و انباشت سرمایه، دفاع از حقوق کارگران در برابر کارفرمایان، مخالفت و ضدیت با سلطه‌جویی و امپریالیسم، حمایت از دولت حداکثری و دخالت همه‌جانبه و روزافزون دولت در عرصه عمومی، خلاصه شده است. جریان چپ بنا به دلایلی چون فقدان پیشینه تاریخی، عدم انسجام نظری و هماهنگی فکری در میان بنیان‌گذاران آن، تأثیرپذیری از جریان روشنفکری، تنوع افکار مخالف و متضاد، دچار تحول نظری و دگردیسی فکری در راهبرد، رویکرد و مواضع شده است. جریان چپ روزگاری سردمدار دفاع از ولایت مطلقه فقیه بود و در شرایط کنونی از وکالت مطلقه فقیه و ولایت مقیده دفاع می‌کند و گروهی از نیروهای آن اعتقادی به ولایت فقیه ندارند. امروزه، دغدغه جمهوریت و تقدم رأی مردم بر اسلامیت نظام از ویژگی‌های اصلی جریان چپ محسوب می‌شود. برخی از اعضای آن به صف منتقدان نظام پیوسته و از انتساب این صفت به خویش ابایی ندارند، زیرا آن را «توهم دشمن» برای پوشش بر روی ناکارآمدی‌ها و احاطه مشکلات به خارج از کشور می‌دانند. جریان چپ استکبار جهانی را به سرکردگی امریکا ام‌الفساد می‌نامیدند و از سردمداران تسخیر سفارت امریکا در ایران بودند، ولی امروزه بر این باورند که باید با امریکا به مذاکره پرداخت و مستقیماً رابطه برقرار کرد.

جریان سوم عنوان اشخاص، احزاب و تشکلهایی است که فارغ از نگرش، رویکرد و آرمان‌های متفاوت، همه در یک اصل اساسی اشتراک دارند: «دوران حاکمیت دوقطبی و سیطره دو جناح عمده (چپ/اصلاح‌طلب - راست/اصول‌گرا به سر آمده است)» (دارابی، ۱۳۸۸ الف: ۵۴۲)؛ باید طرحی نو برای اداره کشور درافکند. این جریان مدعی تولید گفتمان نوین و روش تازه‌ای برای اداره جامعه است. جریان سوم به شاخه‌های گوناگونی تقسیم می‌شود. مدرسه حقانی، حلقه مصباح یزدی، جمعیت دفاع از ارزش‌های انقلابی اسلامی، حلقه محمدی ری‌شهری و حلقه محسن رضایی و حزب کارآمدی و وفاق مهم‌ترین شاخص‌ها و سخنگویان جریان سوم در دوران نظام هستند.

مهم‌ترین عناصر فکری حلقه مصباح یزدی، تأکید بر اسلامیت نظام و برتری آن بر

جمهوریت نظام از سویی و نگاه کم‌اثر به نقش آرای مردم در مقبولیت و مشروعیت نظام از سوی دیگر هستند. این جریان با نگاهی تردیدآمیز به فرهنگ و تمدن و دستاوردهای فکری جهان غرب می‌نگرد و نظام سیاسی - اداری کشور را بدون ولایت مطلقه فقیه، نظامی پوچ معرفی می‌کند. «به بیان شفاف‌تر، نظامی که ماهیت آن اسلامی نیست چه لزومی دارد از آن سخن گفته شود؟ امروزه این جریان از جریان‌های تأثیرگذار و گفتمان‌ساز عرصه سیاست ایران تلقی می‌شود» (همان: ۵۴۲). حاکمیت گفتمان اصول‌گرایی در دهه ۱۳۸۰ حاصل تلاش فکری و عملی آن ارزیابی می‌گردد.

جمعیت دفاع از ارزش‌ها فراز و فرود محدودی داشت و بسی زود به کار خویش خاتمه داد. هدف اصلی آن توسعه ارزش‌های اسلامی در پرتو نظام جمهوری اسلامی بود، اما بخت با آن یار نبود. جریان وفاق و کارآمدی که در حلقه محسن رضایی گرد آمده‌اند، از دو شاخص مهم جریان‌ساز برخوردار است: وفاق نیروهای ارزشی و انقلابی و تلاش برای کارآمدی نظام جمهوری اسلامی ایران. «جریانی که آشکارا قصد دارد ائتلافی از ریزش نیروهای راست و چپ را شکل دهد و اداره امور را بر عهده گیرد و مدیریت این جریان را بر دوش نسل سوم انقلاب قرار دهد» (دارابی، ۱۳۸۸ الف: ۵۴۳).

جریان سوم علاوه بر نیروهای داخل نظام، سخن‌گویان بیرونی نیز دارد. آنان در پی معرفی اندیشه‌ای بدیل و نظامی جایگزین برای جمهوری اسلامی هستند. نهضت آزادی‌خواهان جمهوری دموکراتیک اسلامی، حکومتی سکولار، جدایی دین از سیاست و مذهب از حکومت و قانون اساسی ملی است. برخی از افراد و چهره‌های تأثیرگذاری چون شریعتمداری با حزب جمهوری خلق مسلمان، منتظری به عنوان قائم‌مقام معزول رهبری، عبدالله نوری، حسن یوسفی اشکوری، جلال‌الدین طاهری و محسن کدیور نیز با قرائت خاصی از حکومت اسلامی در قالب نیروی سوم دسته‌بندی شده‌اند، زیرا به‌زعم نگارنده همه آن‌ها به دنبال تأسیس حکومت سکولاری هستند که جدایی دین از سیاست بزرگترین مشخصه آن است. برخی چون شریعتمداری تا جایی پیش رفتند که با شعارهای تجزیه‌طلبانه و تحریکات قوم‌گرایانه، هدف خودمختاری استان آذری‌زبان تحت فرمانروایی و مرجعیت خویش را پیگیری کردند؛ منتظری چنان دچار دگراندیشی شده که نقش ولی فقیه را تا حد یک کارشناس دینی تقلیل می‌دهد و می‌گوید جمهوری اسلامی فعلی حکومتی نیست که ما به دنبال آن بودیم.

چهارمین جریان، جریان «دین‌اندیشان» است. مفهوم «دین‌اندیشی» برای معرفی جریان

سنت‌گرایی به رهبری سید حسین نصر، جریان ناقدان سنت و تجدد سید جواد طباطبایی و مصطفی ملکیان و جریان تجددگرایان به رهبری عبدالکریم سروش و محمد مجتهد شبستری به‌کاررفته‌است. سنت‌گرایی در پی احیا و ترویج سنت ناب اسلامی است. «جان‌مایه سخن سنت‌گرایان در جریان دین‌اندیشان با محوریت حسین نصر آن بود که برای «حفظ شریعت باید یک نظام» باشد و «سلطنت شیعی» بهترین نظام برای این امر است» (همان: ۵۴۴). به نظر جریان سنت‌گرایی، ادیان در چارچوب پلورالیسم دینی می‌توانند در هم‌زیستی مسالمت‌آمیز به حیات خود ادامه دهند، زیرا ادیان از وحدت گوهرین برخوردارند و کثرت ادیان از تجلیات الهی است. بدین‌سان، در اسلام متکی بر تصوف سنت‌گرایانه نصر، نشانی از جهاد و شهادت نمی‌توان یافت، زیرا این جریان اصولاً در پی احیا و ترویج سنت‌های اسلامی و شعایر دینی صوفیانه است.

ناقدان سنت و تجدد و تجددگرایان، هر دو از سکولاریسم مبتنی بر جدایی دین و سیاست سخن می‌گویند. در این میان، «ناقدان سنت و تجدد، «خردگرایی را بن‌مایه اصلی روشنفکری دینی دانسته» و اعتقاد به مردم‌سالاری دینی را به مثابه نفی دموکراسی می‌دانند» (همان: ۵۴۵). ایراد بزرگ و عمده این تفکر، عدم ارائه یک مدل نظری و الگوی عملی برای رفع نیاز جوامع اسلامی است. در واقع، مهر تأیید این جریان بر روی دموکراسی‌های مرسوم و رایج در سطح جهان دردی را دوا نمی‌کند.

سروش مبدع و مروج جریان تجددگرایی بود و در تئوریزه‌کردن سکولاریسم نقش بسیار مهمی ایفا کرد. او پل مستحکمی میان روشنفکران مذهبی و غیرمذهبی ایجاد کرد. «علم‌گرایی (تجربه‌گرایی)، انسان‌گرایی (اومانسیم)، پلورالیسم (کثرت‌گرایی)، عقلانیت و ستایش از دموکراسی لیبرال شالوده‌آسایی این تفکر است» (همان: ۵۴۵). جریان تجددگرایی نوعی پروتستانسیسم اسلامی را تجویز و ترویج می‌کند که متکی بر اصول «جدایی دین از سیاست، کنارگذاشتن روحانیت از امور، اعتقاد به قرائت‌های متعدد از دین و عدم پذیرش قرائت‌های رسمی و مخالف و تضاد رأی مردم با ولایت فقیه» را دربرمی‌گیرد. این جریان تفسیر بشری، زمینی و عقلانی از پدیده‌های جهان را لازم و جایز می‌پندارد و در تضاد آشکاری با آموزه‌های دینی قرار می‌گیرد. بدین‌سان، این جریان، اسلام سیاسی و نشانه‌های اصلی گفتمان اسلام سیاسی را به چالش کشیده و متزلزل می‌سازد و طرحی نوین مبتنی بر اندیشه‌های دینی، ولی با رویکردی سکولار درمی‌اندازد. در این طرح، معنویت اسلامی به گونه‌ای با عقل نوین پیوند خورده و با تکیه بر نسبت فهم دینی، حقوق

بشر و دموکراسی مدرن با اسلام سازگاری می‌یابد. به هر حال، در سکولاریسم آنان نشانه‌هایی از معنویت و دینداری وجود دارد، ولی در حوزه سیاست و مدیریت اجتماعی انتظاری از دین نمی‌رود. این رویکرد، همان رویکرد دین اقلی و انتظار رفع نیاز بشر از دین است و باید در باورهای دینی حاملان و سخنگویان آن به پرسش‌های جدی پرداخت.

رابطه معناداری میان تحولات کشور با فراز و فرود جریان‌های سیاسی وجود دارد. گفتمان‌سازی و جریان‌سازی، گویای تأثیرپذیری روند اداره کشور و تحول جریان‌های سیاسی است. دولت‌سالاری، منع خصوصی‌سازی، حمایت از محرومان و حاکمیت جریان چپ، راهبرد دوران هشت‌ساله دولت موسوی بوده است. در مقابل، سیاست تعدیل و خصوصی‌سازی، ایدئولوژی شفافبخش توسعه اقتصادی در دولت هاشمی رفسنجانی و مبنای اداره امور گردید. توسعه سیاسی، جامعه مدنی و گفت‌وگوی تمدن‌ها مبنای دوره خاتمی قرار گرفت. اما، در دولت چهارساله احمدی‌نژاد و حاکمیت جریان اصول‌گرایی، عدالت‌خواهی، مبارزه با فساد و تمرکززدایی سرلوحه امور کشور واقع شده است.

به طور کلی، همواره جریان‌های سیاسی گفتمان خود را بر روند اداره جامعه و کشور تحمیل کرده‌اند. برخی احزاب سیاسی تأثیرات مهمی در فضای سیاسی کشور برجای نهاده‌اند: حزب جمهوری اسلامی ایران، حزب کارگزاران سازندگی و حزب مشارکت ایران اسلامی سه حزب تأثیرگذار پس از انقلاب اسلامی بوده‌اند. این امر ناشی از برخورداری از حمایت حاکمیت از سویی و حضور چهره‌های شاخص روحانی از سوی دیگر و گویای اعتماد افکار عمومی به روحانیت جایگاه شاخص آن است. جریان سیاسی اسلام‌گرا همواره در پرتو هدایت و رهبری روحانیت حاکمیت داشته است. حاکمیت چپ مرهون نقش‌آفرینی مجمع روحانیون مبارز، حاکمیت ائتلافی راست و چپ مدرن (کارگزاران سازندگی) مدیون نقش‌آفرینی جامعه روحانیت مبارز تهران و هاشمی رفسنجانی است. این وضعیت گویای عدم انفکاک و جدایی دین از سیاست و تأکید بر اسلام سیاسی است. بدین‌سان، «حیات سیاسی، فراز و فرود احزاب و تشکلهای سیاسی و چرخش قدرت در میان جریان‌های سیاسی در ادوار مختلف گویای آن است که حزب سیاسی در نظام جمهوری اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه مورد تأیید امام و رهبری بوده است» (دارابی، ۱۳۸۸ الف: ۵۴۸). سودمندی تشکلهای سیاسی حتی روحانیت انقلابی را به سوی کار تشکیلاتی رهنمون ساخته و لزوم کار حزبی را عیان ساخته است. برخی مضار و عملکرد منفی احزاب را نمی‌توان نادیده انگاشت؛ جایی که مزاحم آزادی اعضا بوده و مانع پیشرفت جامعه به‌شمار می‌روند.

علت اختلافات، انشعابات و چرخش‌های گسترده در رویکرد جریان سیاسی اسلام‌گرا چندسببی است: بخشی از اختلافات محصول اجتهاد مستمر و پویای فقها و مجتهدان در فقه شیعه است؛ با ضعف نظریه‌پردازی دربارهٔ ولایت فقیه، برخی پرسش‌ها و چالش‌ها خودنمایی می‌کند. رابطهٔ ولایت فقیه و مرجعیت، وجود احزاب سیاسی و استقلال عمل آن‌ها و ... که تحول فرهنگی و تنوع شبکه‌های ارتباطی، خبری، رسانه‌ای و سرعت بی‌نظیر حوزهٔ اطلاع‌رسانی به این مباحث چالش‌برانگیز نظری دامن زده است. تأثیرپذیری از اندیشه‌های غربی نیز قابل کتمان نیست. این مسائل شناسایی شبهات و چالش‌ها و ارائهٔ پاسخ‌های مستدل به شبه‌گران را ضروری می‌سازد. گرچه «منشأ برخی تفسیرها و قرائت‌های مختلف، قدرت‌طلبی و جاه‌طلبی است!» (همان: ۵۵۱)، اما از افراط و تفریط در حوزهٔ تفکر اسلامی نمی‌توان غفلت کرد: «فقه پویا و سستی»، «مقتضیات زمان و مکان» و «مصالح نظام»، واژگان مورد استفادهٔ غیر اعتدالیون هستند. در مقابل، «برخی با تفسیرها و استنباط‌های متحجرانه و واپس‌گرایانه بهانهٔ تمسک به فقه سستی را در سر دارند و با نوآوری و اجتهاد به بهانهٔ بدعت در دین مخالفت می‌کنند» (همان: ۵۵۲). خطر این جریان به اندازهٔ جریانی است که با رنگ و لعابی امروزی و عصری‌پسند از دین یک‌سره با ارزش‌ها و سنت‌ها به ستیزه برمی‌خیزد.

بخشی از ریشه‌های پیدایش و تکوین شکاف در میان جریان اسلام‌گرایی ناشی از نهادینه‌نشدن فرهنگ رقابت سیاسی نخبگان، بحران معنا و ناتوانی رهبران جناح‌های سیاسی در تبیین مفهومی گفتمان‌های اصول‌گرایی و اصلاح‌طلبی و تلاش برخی برای مصادرهٔ آن به نفع خویش است.

۴. نقد کتاب

نگارش یک مقالهٔ انتقادی گامی در راستای ترویج رویکرد پژوهشی کتاب از سویی و امکان بهبود رهیافت روش‌شناختی اثر و محتوای علمی آن را از سوی دیگر فراهم می‌کند، زیرا با تعاطی افکار و عطف توجه به اهمیت، ضرورت و نقش روش‌شناسی و جایگاه چارچوب نظری در پژوهش، به بهبود کتاب یاری می‌رساند. هدف اساسی این نوشتار ارائهٔ پیشنهادهای سازنده برای بهبود شکلی، روشی و محتوایی این‌گونه آثار است.

۱.۴ نقد شکلی کتاب

کتاب از کاغذ مرغوب، صحافی نسبتاً مطلوب، قلم مناسب، حروف‌چینی و صفحه‌آرایی

زیبایی برخوردار است. شناسنامه کامل، فهرست مطالب تفصیلی، پیشگفتار، مقدمه، نتیجه‌گیری نهایی، نمایه موضوعی، کتابنامه و فهرست مشخصات احزاب و گروه‌های سیاسی بر مطلوبیت آن افزوده است. با این حال، وجود برخی کاستی‌ها بر کیفیت شکلی کتاب لطمه زده است.

نخست، فقدان جمع‌بندی مطالب و نتیجه‌گیری منطقی در پایان فصل‌ها و بخش‌ها، به‌ویژه در فصل گسترده سوم، جذابیت‌های شکلی کتاب را خدشه‌دار ساخته است.

دوم، طرح جلد پیچیده و مبهم و رنگ تیره آن نامطلوب است، زیرا طرح جلد تیره، تاریک و پیچیده کتاب با استفاده از طراحی هنرهای سنتی، چون نقاشی میناتور، فرش‌بافی، نساجی و سایر طرح‌های صنایع دستی ایران ترسیم شده است. در این زمینه تیره، طرح تناسب ندارد. طرح جلد گویای تیرگی فضای فکری و رابطه پیچیده و تعامل گنگ در میان جریان‌های سیاسی در ایران معاصر است که البته چندان قرین واقعیت نیست.

سوم، حجم ۶۳۷ صفحه‌ای کتاب در مقایسه با قطع آن زیاد است. هنگامی که این حجم با قطع کتاب سنجیده می‌شود، بی‌تناسبی آن عیان می‌گردد. شایسته است که کتاب در قطع وزیری و یا در دو جلد رقیعی چاپ و منتشر گردد. در این میان، شیرازه کتاب ظاهراً محکم و مطلوب به نظر می‌رسد، اما حجم، قطع و شیرازه هماهنگ نیست؛ پس از مدتی شیرازه کتاب از هم فرومی‌پاشد. برای استفاده مطلوب از کتاب در کتابخانه‌های عمومی و مراکز علمی و پژوهشی، جلد شومیز پاسخگو نیست و باید از جلد و شیرازه گالینگور استفاده شود تا استحکام لازم برای مطالعه مستمر کتاب فراهم گردد.

چهارم، بهره‌گیری کتاب از جدول‌های توضیحی و تکمیلی بر مطلوبیت آن افزوده است؛ با این حال، کتاب فاقد فهرست جداول برای راهنمایی خوانندگان کتاب است. نمونه این نمودارها را در صفحات ۳۶، ۱۱۵، ۱۴۴-۱۴۵، ۲۸۶-۲۸۷، ۳۳۳ و ۵۳۷ کتاب می‌توان دید. پنجم، ویرایش کتاب نسبتاً خوب و قابل قبول است، با وجود این، برخی غلط‌های تایپی در آن مشاهده می‌شود که ضرورت ویرایش فنی و ادبی آن را گوشزد می‌نماید؛ برخی از این غلط‌ها به شرح زیر است:

در پانوشت صفحه ۲۶۰ واژه «غروب ایدئولوژی‌های هویت‌ساز» به صورت «غرب ...» نوشته شده است که معنا و مفهوم را به کلی دگرگون می‌سازد. در پانوشت صفحه ۲۵۰، واژه «ویژگی» به صورت «ویزگی» نوشته شده است. در دو سطر پایانی صفحه ۳۶۱ «احزاب سیاسی» به صورت غلط، یعنی «اجزاب سیاسی» چاپ شده‌اند. در صفحه ۴۸۴ به

جای واژه ترکیبی درست «فقه شیعه» از واژه غلط «فقیه شیعه» استفاده شده که معنای دیگری را به ذهن متبادر می‌سازد. در بسیاری از موارد اصول نگارش و ویرایش فارسی رعایت نشده و از ادات نشانه‌گذاری استفاده نکرده است؛ بنابراین، در جای مورد انتظار خبری از نقطه، ویرگول یا نقطه - ویرگول نیست.

ششم، اسامی ناظران علمی این طرح پژوهشی حساسیت مخاطبان خاص را برمی‌انگیزد. این ناظران از شهرت علمی لازم برخوردار نبوده و تخصص و آثار علمی را که گواه صلاحیت علمی آن‌ها باشد ندارند؛ به‌ویژه نام مهندس «مرتضی نبوی» به عنوان ناظر یک طرح پژوهشی در حوزه علوم انسانی و گرایش جامعه‌شناسی سیاسی ایران، این پرسش را برمی‌انگیزد که آیا صرف حضور در عرصه سیاسی یا عضویت در گروه‌های سیاسی صلاحیت علمی لازم و کافی برای نظارت بر یک کار علمی و پژوهشی را فراهم می‌سازد؟ آیا در حوزه علوم سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی کارشناس خبره و ناظر علمی مناسبی نمی‌توان یافت؟ پس توانایی پژوهشی و صلاحیت تخصصی ناظران علمی طرحی چالش‌برانگیز است و تناسبی با موضوع کتاب ندارد.

هفتم، فقدان جمع‌بندی، خلاصه و نتیجه‌گیری در پایان هر فصل و بخش‌های فرعی کتاب قابل‌درک نیست و موجب گسست رابطه منطقی میان مطالب و ناهماهنگی و عدم انسجام محتوایی فصول مختلف آن می‌گردد و ورود خواننده به مباحث فصل‌های بعدی را مشکل می‌سازد.

هشتم، تناسب شکلی میان فصول سه‌گانه کتاب وجود ندارد. بخش عمده کتاب را فصل سوم آن تشکیل می‌دهد. فصل اول حدود ۴۲ صفحه است، در حالی که فصل سوم حدود ۴۲۰ صفحه را دربرمی‌گیرد که ده برابر فصل نخست است.

نهم، گاهی در نقل مطالب از آثار دیگران رسم امانت‌داری رعایت نشده یا در شیوه ثبت آن اشتباه شده است: در بند آخر صفحه ۵۵ اثر از کتاب *گفتمان سیاسی در اسلام* نوشته محمدرضا حسینی نام برده شده که کتابی با این عنوان و نویسنده در کتابنامه پایانی به چشم نمی‌خورد. احتمالاً منظور نویسنده کتاب *اسلام سیاسی در ایران* نوشته سید محمدعلی حسینی‌زاده است که در صفحه ۵۵۹ کتاب و با شماره ۶۲ کتابنامه درج شده است.

دهم، به طور کلی، کتاب از کیفیت شکلی مناسبی برخوردار است و هدف این نقد شکلی آگاهی‌بخشیدن به مخاطب و ناشر و نویسنده است تا آثار مطلوبی به بازار کتاب عرضه نمایند.

۲,۴ نقد روشی کتاب

علوم انسانی عرصه نقادی، پرسشگری و چالشگری است. در چنین بستری، پویایی علمی تضمین و شرایط لازم و کافی برای رشد علوم انسانی فراهم می‌گردد. روش‌شناسی نقشه راه پژوهش‌های نظری را مشخص می‌سازد. چارچوب نظری به مثابه نورافکنی در مسیر پژوهش پرتوافکنی می‌کند و پژوهشگران را راهنمایی می‌نماید. چارچوب نظری به مثابه نورافکنی است که مسیر پژوهش را روشن می‌سازد. تنها با انتخاب یک روش مناسب و چارچوب نظری توانا، می‌توان به سوی شناخت و تبیین علمی رهنمون شد. معرفت انسان مدیون روش‌شناسی‌های علمی و تحقیق و پژوهش روشمند است. بر اساس روش «نقد مفهومی همدلانه» پلامناتز، انسجام نظری و منطق درونی هر متن گویای اعتبار علمی آن است. اندیشه ساختاری کلان و منسجم است که بایستی هماهنگی و انسجام درونی آن با روش‌های علمی سنجیده شود. وجود هرگونه تناقض، نظریه را از ارزش علمی تهی می‌سازد (Plamenatz, 1963, ix-xi). به نظر اسپریگنز، انسجام نظری بخش جدانشدنی یک نظریه است (اسپریگنز، ۱۳۷۰: ۳۷). از دیدگاه پلامناتز نظریه‌پردازی، خیال‌پردازی یا تعصب‌ورزی نیست، بلکه یک مشغله فکری جدی، دقیق و پیچیده است. بنابراین، هرگونه نظریه‌پردازی سیاسی، بایستی منسجم و واقع‌بینانه باشد. با گردآوری داده‌های پراکنده نمی‌توان به پرسش‌های موجود پاسخ داد (پلامناتز، ۱۳۷۴: ۶۳). پلامناتز برای درک منطق درونی و انسجام نظری آثار سیاسی، روش‌شناسی و چارچوب نظری مناسبی فراهم می‌کند (همو، ۱۳۶۷: ۵ و ۲۳). اسطوره انسجام اسکینر هم لزوم سازگاری منطقی و انسجام درونی را تأیید می‌کند (Skinner, 1988: 45-49). این اسطوره هنگامی پیش می‌آید که نظریه فاقد انسجام است و نظریه‌پرداز تحلیل و تبیین منظمی از آرای خود ارائه نداده است. با تحمیل انسجام، این اسطوره شکل می‌گیرد (Ibid, 32-40)، در حالی که به‌طور تصنعی نمی‌توان انسجام نظری و منطق درونی را ایجاد کرد. هر نظریه باید ذاتاً انسجام داشته باشد. به نظر کوهن، اندیشه‌های فراگیر، منسجم، عادلانه و مرتبط با شرایط اجتماعی، از اعتبار لازم برخوردارند و فقدان انسجام نظری، موجب بی‌اعتباری است (کوهن، ۱۳۸۲: ۲۰۷-۲۳۱).

از این دیدگاه، نقدهای روشی بسیاری قابل طرح است و کتاب باید پاسخگوی پرسش‌های بسیاری باشد. در حوزه روش‌شناسی و چارچوب نظری، قوت روش‌شناختی چندانی در این کتاب نمی‌توان یافت. فقدان یک روش‌شناسی مشخص و عدم بهره‌گیری از چارچوب نظری توانا در طرح مسئله و تبیین موضوع، مهم‌ترین چالش کتاب است.

به‌گونه‌ای که ارزش کتاب را تا حد یک اثر توصیفی فروکاسته است. نکات انتقادی زیر در حوزه‌ی متدولوژی کتاب قابل طرح، بررسی و تبیین است:

یک کتاب علمی نیازمند نگارش یک مقدمه‌ی نظری است که در آن مفهوم جریان‌شناسی در ادبیات سیاسی به دو صورت دیرینه‌شناسانه و تبارشناختی بررسی و تبیین گردد و اهمیت و جایگاه آن روشن شود. غفلت از دیرینه‌شناسی و تبارشناسی این مفهوم در اسلام و ایران توجیه‌پذیر نیست، زیرا این بحث ادبیات نظری جریان‌شناسی را غنی می‌سازد. بدین‌سان، فقدان رویکرد روش‌شناختی و نادیده‌گرفتن رهیافت نظری در فرآیند گردآوری داده‌ها، تجزیه و تحلیل اطلاعات، سازمان‌دهی پژوهش و تحلیل علمی و تبیین نظری و عدم استفاده از چارچوب نظری توانا در مسیر گردآوری مطالب و سازمان‌دهی اثر از مهم‌ترین چالش‌های موجود کتاب است، به‌گونه‌ای که این پرسش اساسی مطرح می‌شود که ساختار کلان و سامان پژوهشی مورد نظر نویسنده بر اساس کدام الگوی نظری و روش‌شناسی حاصل شده و در سازمان‌دهی کتاب به کار رفته است؟

نویسنده به هیچ روش علمی برای نگارش کتاب باور نداشته و نظریه‌های علمی موجود را نادیده گرفته است. در فصل اول به طور تزئینی از کلیات و مبانی نظری پژوهش سخن گفته است؛ بدون آنکه نخست روایی و پایایی این روش و چارچوب نظری را و دوم تناسب آن را با موضوع پژوهش در نظر گرفته و هماهنگی روشی لازم را ایجاد کرده باشد؛ و سوم وفاداری نسبی خود را حداقل به کلیات نظری و مفهومی مذکور در طول تحقیق نشان داده باشد.

در حوزه‌ی علوم انسانی، ماهیت هر موضوع پژوهشی، روش‌شناسی خاص و چارچوب نظری ویژه‌ای را می‌طلبد و آن را به پژوهشگر توصیه و حتی تحمیل می‌کند، در حالی که فلسفه‌ی نظری و منطق علمی گزینش یک نظریه و پیکربندی چارچوب نظری در طرح پژوهشی حاضر مشخص نیست و این پرسش‌ها باقی است که نظریه‌ی شکاف‌های اجتماعی چه نسبتی با موضوع پژوهش دارد؟ چرا و چگونه در مراحل مختلف پژوهش به محقق کمک می‌کند؟ واژگان و مفاهیم ارزشی، چون استقلال یا وابستگی، ایمان یا بی‌ایمانی، اخلاص یا ناخالصی اعتقادی، و حق و باطل چه نسبتی با نظریه‌ی شکاف اجتماعی دارند که در کنار آن طرح شده‌اند؟ نویسنده با طرح آن‌ها چه چارچوب نظری ترکیبی ارائه داده است تا توانایی لازم و روایی و پایایی کافی برای پاسخگویی به پرسش‌های این طرح پژوهشی را داشته باشد؟ روش‌شناسی طرح کدام است؟ چارچوب نظری آن چیست؟ چگونه در فرآیند

ساماندهی طرح، گردآوری داده‌ها، تجزیه و تحلیل اطلاعات و نتیجه‌گیری پایانی این پژوهش عمل می‌کند؟

بدین‌سان، فقدان روش‌شناسی و چارچوب نظری مشخص، مهم‌ترین ضعف کتاب به‌شمار می‌رود. برخی از واژگان کلیدی و مفاهیم اساسی طرح به‌رغم داعیه‌داری تعریف‌های گویا در هاله‌ی ابهام باقی مانده و بخش مفهوم‌شناسی! کمک چندانی به فهم و درک نظری کتاب نمی‌کند، زیرا فقدان این فصل ضربه‌ای به مطالب کتاب نمی‌زند و حذف آن لطمه‌ای به کتاب وارد نمی‌سازد. بدین‌سان، فقدان روش‌شناسی معتبر که پایه‌ی نظری کتاب و نقشه‌ی ساختار پژوهش و تقسیم‌بندی نظری و فهرست مطالب کتاب قرار گیرد، در این اثر محسوس است و موجب فقدان انسجام روش‌شناختی و هماهنگی نظری میان عناوین فصل‌ها و بخش‌ها و بندهای فرعی آن شده است. منطق نظری روشن و انسجام درونی آشکاری میان این ساختار وجود ندارد که موجب درک روشمند و دقیق مطالب کتاب گردد. بنابراین، می‌توان از گردآوری غیر روشمند انبوهی از مطالب سخن گفت که انسجام درون‌منطقی لازم را برای کتاب و رضایت‌مندی استدلالی مخاطبان فراهم نمی‌سازد. بنابراین، بر اساس معیارهای چهارگانه‌ی نویسنده که پشتوانه‌ی نظری پژوهش معرفی شده‌اند، خیزش و رشد هر یک از جریان‌های سیاسی موجود کشور ناشی از کدام معیار نظری هستند؟ کدام معیار نظری نویسنده خیزش، حاکمیت، زوال و افول گفتمانی جریان‌های سیاسی گوناگون کشور را تبیین می‌نماید؟

بنابراین، شایسته است که یکی از این رهیافت‌های نظری به عنوان نظریه‌ی بنیادی و مدل تحلیلی پژوهش انتخاب و به‌کارگرفته‌شود یا یک چارچوب نظری ترکیبی ارائه‌گردد که توانایی لازم برای تبیین چیرستی، چرایی و چگونگی تحول جریان‌های سیاسی در ایران معاصر را داشته‌باشد. در این چارچوب، معیار استقلال یا وابستگی به هیچ نظریه‌ی علمی متکی نیست و اعتبار لازم برای تحلیل شرایط تحول جریان‌های سیاسی کشور را ندارد، زیرا در عرصه‌ی اندیشه و عمل، حتی وابسته‌ترین جریان‌های سیاسی نیز خود را مستقل‌ترین نیروی سیاسی جامعه معرفی می‌کنند. بنابراین، بایستی معیاری مشخص و سنجه‌ای قابل آزمون برای سنجش میزان وابستگی یا استقلال جریان‌های سیاسی از جنبه‌ی فکری، ساختاری و عملکردی فراهم کرد که پاسخگوی نیازهای این پژوهش باشد.

البته، معیار ایمان یا بی‌ایمانی / خلوص یا ناخالصی با معیار حق و باطل قابل ادغام است، اما چگونگی کاربرد پژوهشی این چند معیار کیفی و ارزشی مبهم و نامعلوم است و توانایی

تحلیل و تبیین شرایط عینی و تحول جریان‌های سیاسی را ندارد. برخلاف نظر نویسنده در صفحه ۲۸ کتاب، جریان‌های وابسته می‌توانند هم‌زمان هم به دولت نامشروع داخلی و هم به دولت‌های بیگانه وابستگی داشته‌باشند. در این صورت، از نوع سوم جریان‌های سیاسی وابسته می‌توان سخن گفت: «جریان سیاسی وابسته به دولت داخلی و دولت‌های بیگانه» که نمونه‌های فراوانی در تاریخ معاصر ایران دارد؛ حزب ایران نوین یا کانون مترقی که هم‌زمان به دولت پهلوی و دولت امریکا وابسته بودند.

فقدان رویکرد تحلیلی و تبیینی و حاکمیت رویکرد توصیفی نیز ناشی از نقصان رویکرد روشی پیش‌گفته است. اتخاذ یک رویکرد توصیفی و گریز از رویکرد تحلیلی و تبیینی، ناشی از بی‌توجهی به جایگاه، اهمیت و ضرورت روش‌شناسی و چارچوب نظری است. فقدان نتیجه‌گیری نظری و عدم ارائه جمع‌بندی و نتیجه‌گیری پایانی در همین رویکرد توصیفی ریشه دارد.

از دیدگاه روش‌شناختی و نظری، چگونگی اثبات یا تأیید عظمت و عمق نفوذ سیاسی جریان اسلام‌گرایی در صفحه ۳۵ مبهم باقی مانده و نویسنده به تعریف مفاهیم کتاب پرداخته است. به طور مرسوم، مفهوم‌شناسی و تعریف مفاهیم در فصل کلیات بر روش‌شناسی یا چارچوب نظری مقدم است، در حالی که مفهوم‌شناسی و تعریف مفاهیم در پایان این فصل آمده است.

به دلیل فقدان چارچوب نظری، ادعای نویسنده دربارهٔ مزیت نسبی کتاب، یک‌جانبه به‌نظر می‌رسد، زیرا نقادی در ذات روش علمی نهفته است (پوپر، ۱۳۷۲: ۴۳) و رویکرد انتقادی کتاب بی‌طرفانه نیست و همهٔ جریان‌های سیاسی کشور را دربر نمی‌گیرد، بلکه تیغ نقادی آن برای جریان‌های رقیب آخته و برای جریان‌های همسو آویخته است. در فضای گفتمانی کتاب، از تبیین عوامل تاریخی، روان‌شناختی و جامعه‌شناختی تحول گفتمانی جریان سیاسی اسلام‌گرا و ظهور دو جریان سیاسی راست موسوم به اصول‌گرا و جریان چپ موسوم به اصلاح‌طلب، غفلت شده است. به عبارتی، اشکال بنیادین در حوزهٔ روش‌شناسی و چارچوب نظری کتاب این است که هیچ رهیافت مشخص علمی برای تحلیل و تبیین چیستی، چرایی و چگونگی سیر تحول گفتمانی از مرحلهٔ خیزش تا مرحلهٔ حاکمیت و از افول تا زوال گفتمانی اتخاذ نشده است. بنابراین، روش‌شناسی و رهیافت نظری کتاب بر بنیاد سستی بنا شده است و در پرتو این نقد، سایر نقدها حالت روبنایی دارند.

در تقسیم‌بندی کتاب، دو جریان سیاسی راست و چپ سنتی و اصلاح‌طلب و اصول‌گرای نوین، فاقد نمایندگان خاصی هستند و استناد به مبانی نظری، اصول روشی و عملکرد سیاسی این دو جریان و سایر جریان‌های سیاسی حاشیه‌ای به صورت جسته و گریخته به چهره‌های گوناگونی صورت گرفته است. در حالی که از دیدگاه نظری و روشی، اصالت از آن نمایندگان فکری و چهره‌های شاخص جریان‌های سیاسی از سویی و اساسنامه و مرامنامه حزبی و عملکرد جناحی آن‌ها است. ولی، در این کتاب معلوم نیست که تحلیل مواضع جریان‌های سیاسی مهم کشور بر اساس اساسنامه احزاب و مرامنامه گروه‌های سیاسی در یک جریان سیاسی صورت گرفته یا مواضع اشخاص، نیروهای سیاسی و گروه‌های متفرقه مبنای این رویکرد تحلیلی قرار گرفته است. به همین دلیل، کتاب به فقدان یک رهیافت روشی و رویکرد تحلیلی مناسب دچار است و باید مبنای تحلیلی روشنی برای نیل به اهداف پژوهشی اتخاذ گردد.

در یک اثر جریان‌شناختی که تعریف خاصی از جریان‌های سیاسی و آثار آن ارائه داده است، نمی‌توان فردی را مترادف حزب، جمعیت، گروه و جریان سیاسی معرفی کرد. یک نفر هرگز نمی‌تواند به مثابه یک جریان سیاسی جریان‌ساز گردد. معرفی کسانی چون محسن رضایی، منتظری، شریعتمداری و ... به عنوان نماد یک جریان سیاسی غیرقابل قبول است، مگر آنکه ویژگی‌های خاص جریان سیاسی بودن آن را تبیین کرد.

۳،۴ نقد محتوایی کتاب

به‌رغم انبوه داده‌های ارزشمندی که کتاب عرضه کرده است، همانند حوزه روشی و نظری، برخی انتقادات علمی بر آن وارد است:

نخست، دسته‌بندی مطالب و ارائه جدول‌های متعدد از مزایای کتاب است. این مزیت با پانوشتهای توضیحی تقویت می‌شود. البته، کاربرد پانوشته گاه به افراط می‌گراید و سیر منطقی و تسلسل فکری مباحث را از هم می‌گسلد. اگر این پانوشته‌ها به متن اصلی افزوده می‌شد، حجم کتاب قابل توجه می‌شد؟ کمتر فصل، بخش و بندی را می‌توان یافت که با چند صفحه از مطالب ریز پانوشته تکمیل نشده باشد: مانند ص ۷۰-۷۱، ۷۳-۷۸، ۱۱۲-۱۱۴، ۱۴۸، ۱۵۰-۱۵۲، ۱۹۵-۲۰۲، ۲۰۹-۲۱۱، ۲۱۶-۲۲۱، ۲۳۰-۲۴۶، ۳۱۴-۳۱۵، ۳۶۳-۳۶۷، ۳۷۶-۳۸۰، ۳۹۰-۳۹۳، ۴۱۲-۴۱۸، ۴۴۱-۴۴۵، ۴۵۰-۴۵۳، ۴۶۰-۴۷۰ و

دوم، تقسیم‌بندی کتاب مبهم است، زیرا گاهی از تقسیم‌بندی دوران تاریخی بهره‌می‌گیرد و گاهی از تقسیم‌بندی موضوعی استفاده می‌کند. در فصل دوم بررسی سیر تحول جریان‌های سیاسی تا یک دهه پس از انقلاب اسلامی ادامه یافته است، در حالی که مبنای تحلیلی کتاب یک دوره تاریخی (۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷) معین را دربرمی‌گیرد. بنابراین، تقسیم‌بندی تحلیلی کتاب باید یا تاریخی یا موضوعی باشد.

سوم، تقسیم‌بندی و نمودارهای تحلیلی کتاب روزآمدی لازم را ندارد. همواره مرزبندی نیروهای سیاسی متحول و پویاست و صف‌آرایی نیروهای سیاسی نیز سیال است. نمودار شماره ۴ صفحه ۵۳۷ توانایی لازم را برای پاسخگویی به نیازهای نظری برای شناخت صف‌آرایی نیروهای سیاسی و سیر تحول آن در ایران ندارد، زیرا پس از روی کار آمدن دولت نهم و حاکمیت گفتمان اصول‌گرایی، باید نمودار جدیدی از صف‌آرایی نیروهای سیاسی و اجتماعی را ترسیم کرد که با واقعیات موجود تطبیق داشته‌باشد. افراد شاخص و نمادهای گفتمانی هر جریان سیاسی هم تحول گفتمانی و تغییر مواضع سیاسی بسیاری را تجربه کرده و صف‌آرایی جدیدی را رقم زده‌اند که توان تحلیلی نمودار مذکور را به چالش می‌کشد.

چهارم، رویکرد آسیب‌شناسانه و نگرش انتقادی کتاب یکسان توزین نشده است، چون رویکرد تند آسیب‌شناختی در نقد جریان اصلاح‌طلبی و گفتمان‌های معارض در جریان سوم، بیانگر نگرش انتقادی تک‌بعدی است که جریان‌های سیاسی رقیب را دربرمی‌گیرد؛ در حالی که برای جریان‌های همسو کاربردی ندارد یا در قبال آن‌ها حالت نمایشی و تزئینی به خود می‌گیرد و ادعای بی‌طرفی علمی نویسنده را به چالش می‌کشد. بزرگ‌نمایی نقش تشکل‌های اصول‌گرایی چون «جمعیت ایشارگران انقلاب اسلامی» و «آبادگران ایران اسلامی» در مهار و کنترل جریان سیاسی چپ و افول گفتمان اصلاح‌طلبی از سویی و تأکید بر جریان‌سازی جدید و تولید گفتمان اصول‌گرایی، معنای خاصی می‌یابد. در این میان، نقش اختلافات جناحی، مقاومت‌های ساختاری و موانع جامعه‌شناختی در برابر گفتمان اصلاح‌طلبی و نقش مسائل نظری و مشکلات راهبردی این گفتمان در فروکش کردن امواج چپ‌گرایی اصلاح‌طلبانه و به‌حاشیه‌رفتن گفتمان اصلاح‌طلبی، نادیده گرفته می‌شود. نویسنده درباره نقش حزب کارگزاران سازندگی در وقوع حماسه دوم خرداد و حاکمیت گفتمان اصلاح‌طلبی اغراق کرده است (← دارابی، ۱۳۸۸ الف: ۳۶۷). وی علل سیاسی و عوامل جامعه‌شناختی و نارسایی‌های اداری و ناکارآمدی‌های ساختاری را نادیده گرفته و تحلیلی یک‌سویه و مطلوب از آن ارائه داده‌است. بنابراین، کتاب روایتی رسمی از سیر تحول

جریان‌های سیاسی در ایران معاصر ارائه می‌دهد و به‌مثابه یک مانیفست سیاسی علیه جریان‌های رقیب کاربرد دارد.

کتاب از منابع اصیل و دست اول بهره‌چندانی نبرده و البته آثار بسیاری در حوزه‌شناسی سیاسی و فرهنگی را نادیده گرفته است (بروجردی، ۱۳۷۷؛ قوچانی، ۱۳۸۴؛ ظریفی‌نیا، ۱۳۷۸؛ کاظمی، ۱۳۸۳؛ میرسلیم، ۱۳۸۴ و ...). در موارد متعددی نیز به آثار پیشین نویسنده ارجاع داده است (دارایی، ۱۳۸۲، ۱۳۸۴، ۱۳۸۸ و ...). بهره‌گیری فراوان از منابع ژورنالیستی، سایت‌های سیاسی - خبری و منابع ایدئولوژیک و بولتن‌های خبری که در فهرست منابع کتاب هویداست، این ادعا را تأیید می‌کند. در نقد آثار جریان‌های رقیب، به آثار انتقادی تمسک جسته که استدلال بسیاری ندارد. از این رو، کتاب در پی اثبات حقانیت ایدئولوژیک و حق حاکمیت سیاسی جریان اصول‌گرایی و باطلان مبانی فکری، اصول ایدئولوژیک، روش سیاسی و عملکرد اجرایی جریان‌های سیاسی رقیب است.

پنجم، دسته‌بندی مفهومی و تقسیم‌بندی فکری و روشی جریان‌های سیاسی به‌خوبی صورت نگرفته است، زیرا بخش عمده نیروها و چهره‌های شاخص جریان سوم هنوز خود را در چارچوب یکی از جریان‌های سیاسی، یعنی چپ/اصلاح‌طلب یا راست/اصول‌گرا تعریف می‌کنند و اطلاق نیروی سوم به جریان خویش را قبول ندارند. این امر ناشی از فقدان بسترهای سیاسی و شرایط اجتماعی لازم برای ظهور نیروی سوم در سپهر دوگانه سیاست ایران است. دوگانگی و ویژگی تاریخی جریان‌های سیاسی ایران است و کشمکش سیاسی و اجتماعی همواره در این بستر دوگانه صورت می‌گیرد. محسن رضایی اطلاق نیروی سوم را به خویش نپذیرفته و حتی خود را اصول‌گرای واقعی عرصه سیاست ایران معرفی می‌کند. وی دایره اصول‌گرایی را چنان گسترده می‌سازد که بخش مهمی از جریان چپ/اصلاح‌طلب کشور را نیز دربرمی‌گیرد، در حالی که معیار تقسیم‌بندی کتاب چنان تنگ است که بسیاری از نیروهای وفادار به آرمان‌های انقلاب و نظام جمهوری اسلامی را در برابر جریان اصول‌گرایی قرار می‌دهد و تنها اصول‌گرایان را ارزشی، انقلابی و حامی نظام سیاسی قلمداد می‌کند.

بخش عمده نیروهای جریان مخالف در درون جریان سوم که مخالف رسمی نظام معرفی می‌شوند، در جای دیگری ایفای نقش می‌کنند: مهدی بازرگان و حسن یوسفی اشکوری در جریان ملی - مذهبی، سید کاظم شریعتمداری در جریان مشروطه‌خواهی، حسینعلی منتظری، عبدالله نوری، جلال‌الدین طاهری و محسن کدیور در جریان چپ/

اصلاح‌طلبی و به‌ویژه در نحله‌ نوگرایی دینی قرار می‌گیرند و بخشی از بن‌مایه فکری و فرهنگی جریان اصلاح‌طلبی را فراهم ساخته‌اند. البته، فقدان نگرش فکری و رویکرد فرهنگی در مواجهه با جریان‌های سیاسی و تمرکز بحث بر مسائل سیاسی و امنیتی، باعث چنین تقسیم‌بندی نارسایی شده است. برخی از چهره‌های شاخص این جریان باید در جریان دین‌اندیشان گنجانده شوند: بازرگان و یوسفی اشکوری، کدیور و نوری چهره بارز جریان نوگرایی دینی به‌شمار می‌روند. دسته‌بندی برخی از گروه‌های سیاسی چون نهضت آزادی و ... در قالب نیروی سوم وجه علمی ندارد.

بدین‌گونه، افراد و گروه‌های فکری متفاوت و جریان‌های سیاسی و فرهنگی گوناگون در زیر چتر مفهوم نارسایی گردآوری شده‌اند که تنها اشتراک نظر در یک هدف پیونددهنده آنان است. این ضعف همان‌قدر ناپسند است که از تفکیک و معرفی گروه‌های افراطی شانه خالی شود؛ گروه‌هایی که از جریان سیاسی راست انشعاب یافته‌اند.

ششم، برخی از مطالب علمی غیرمنطقی و بی‌ربط وارد کتاب شده و اعتبار علمی آن را به چالش کشیده‌اند. در زیر ده نمونه ارائه می‌شود که انتقادات مصداقی بر محتوای کتاب وارد می‌کند:

۱. مقام فرماندهی کل قوا چه نقشی در پیروزی انقلاب داشت که به عنوان یکی از ویژگی‌های پیروزی‌آفرین رهبری انقلاب ذکر شده است؟ (← دارابی، ۱۳۸۸ الف: ۱۵۶) فرماندهی کل قوا یک سمت ساختاری است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی و بنیان‌گذاری نظام جدید به مقام رهبری اختصاص یافت؛ نه پیش از انقلاب اسلامی که نقشی در پیروزی آن ایفا کند.

۲. مقایسه کسانی چون حسن یوسفی اشکوری با افرادی چون میرزا ملکم‌خان و سید حسن تقی‌زاده کاربرد علمی ندارد و از باورپذیری مطالب کتاب می‌کاهد و ظن سیاسی بودن آن را تقویت می‌کند (← دارابی، ۱۳۸۸: ۴۵۳-۴۵۴).

۳. اگر با استفاده از منبعی جهت‌دار، مرجع تقلیدی چون شریعت‌مداری شاخص‌ترین روحانی درباری دوره پهلوی معرفی شود (← همان: ۴۵۵)، در مورد روحانیون درباری دیگری که همواره به ثناگویی و دعاگویی و تکریم شاه می‌پرداختند، چه باید گفت؟

۴. اگر آیت‌الله جلال‌الدین طاهری گفتمان خاصی نداشت و تأثیر چندانی بر عرصه سیاسی و اجتماعی کشور ندارد، چرا به عنوان شاخص یک جریان مخالف در درون جریان سوم معرفی شده و مورد نقد قرار گرفته است؟ (← همان: ۴۸۱).

۵. نقد نویسنده بر مسئولیت و عملکرد مدیریتی منتظری درباره مشارکت در عزل و نصب‌های مدیریتی، نظارتی و قضایی ایران صرفاً در محدوده دهه اول انقلاب که وی مسئولیت قائم‌مقامی رهبری را برعهده داشت، نافذ است و اما این نقد برای دو دهه بعدی مسئولیت‌آفرین نیست، چون قانون اساسی فعلی در دوران ریاست وی در مجلس خبرگان رهبری تدوین نشده است. قانون اساسی که در سال ۱۳۵۸ به تصویب رسید، در دوره مسئولیت او تدوین و تصویب شد که «ولایت فقیه» و نه «ولایت مطلقه فقیه» در کانون آن قرار داشت. قوه قضائیه کشور ریاستی نبود و شورایی اداره می‌شد و ...

۶. جریان نوگرایی دینی به نمایندگی کسانی چون سروش و مجتهد شبستری در چارچوب جریان تجددگرایی بررسی شده است. اگر این جریان تجددگرا نامیده شود، برای تعریف و توصیف روشنفکران سکولار و جریان‌های سیاسی تجددخواه و غربگرای ایران از چه مفاهیم و عناوینی می‌توان بهره جست؟

۷. منظور از عنوان «ناقدان سنت و تجدد» نامفهوم است. آیا منظور نقد رابطه سنت و تجدد است یا هر دو یا یکی از آن‌ها که البته به‌کارگیری این واژگان مبهم و مفاهیم دو پهلو، ابهام‌های فراوانی برمی‌آفریند و درک مطالب را مشکل می‌سازد.

۸. نخست فقه پویا و سنتی و ... از آثار امام خمینی به‌شمار می‌رود، اما این مفاهیم امروزه واژگان خاص غیراعتدالیون یا همان جریان‌های سیاسی رقیب و تجدیدنظرطلب شده‌اند. این رویکرد تحلیلی تناقض‌آفرین است و چگونگی آن تبیین نشده و به‌طور مبهمی رها گردیده است.

۹. در صفحه ۳۱۲، فاصله قدرت‌یابی و افول مجمع روحانیون مبارز را در دوره زمانی ۱۳۶۷ تا ۱۳۶۹ مبهم و اشتباه طرح کرده است. مجمع روحانیون در همان سال انشعاب با پیروزی در انتخابات مجلس سوم، قدرت پیشین خود را گسترده و فراگیرتر ساخت و البته پس از سال ۱۳۶۹ دوره افول خود را آغاز کرد تا در انتخابات ۱۳۷۱ مجلس چهارم به حاشیه سیاست ایران رانده شد. این طرح مبهم و اشتباه دوباره در صفحه ۳۱۸ تکرار شده است: «همان فضای تبلیغاتی دوره سوم برای جناح راست و جامعه روحانیت مبارز به‌وجود آمده بود؛ این بار «مجلس چهارم» نصیب جناح چپ و مجمع روحانیون مبارز شد» (دارابی، ۱۳۸۸ الف: ۳۱۸)، در حالی که مجمع روحانیون مبارز در کوران انتخابات مجلس چهارم از صحنه سیاست کشور حذف گردید.

۱۰. این تحلیل نادرست در مورد جریان سنت‌گرایی نیز تکرار شده است، زیرا نویسنده

جان‌مایه سخن سنت‌گرایان را یا به‌درستی درک نکرده یا آن را تحریف کرده است، به طوری که بدون ارائه سندی یا ارجاع و استنادی می‌گوید: «جان‌مایه سخن سنت‌گرایان در جریان دین‌اندیشان با محوریت حسین نصر آن بود که برای «حفظ شریعت باید یک نظام» باشد و «سلطنت شیعی» بهترین نظام برای این امر است» (همان: ۵۴۴). در حالی که نخست، جریان سنت‌گرایی از ویژگی‌هایی برخوردار است که آن را از جریان‌های دین‌اندیش مورد نظر کتاب متمایز می‌کند؛ دوم، جریان سنت‌گرایی یک جریان فرهنگی - مذهبی جهان‌شمول است و نصر نماینده شاخه شیعی آن در جهان به‌شمار می‌رود؛ سوم، سنت‌گرایی و نصر در آثار خود هیچ‌گاه از نظام سلطنتی و پادشاهی شیعی دفاع نظری نکرده و سنت جهاد و شهادت را زیر سؤال نبرده‌اند که نویسنده کتاب قاطعانه مدعی است که در اسلام صوفیانه نصر نشانی از جهاد و شهادت نیست، بلکه جهاد و شهادت یکی از سنت‌های دینی است.

۵. نتیجه‌گیری

پس از چکیده و کلیدواژه‌ها، نخست مقدمه نظری و دوم سرفصل‌های کتاب معرفی شد. در بند سوم فرازهای مهم اثر گزینش و ارائه شد تا آگاهی نسبی از محتوای کتاب حاصل آید. در بند چهارم نقد شکلی، روشی و محتوایی آن سامان گرفت که مهم‌ترین بخش آن در محور انتقادات روشی می‌چرخد. برخی پیشنهادهای سازنده و اصلاحی برای بهبود روش و محتوای اثر ارائه شد: ضرورت بررسی انتقادی ادبیات موضوع، لزوم بررسی تاریخی و تبارشناختی مفهوم جریان‌شناسی، سودمندی به‌کارگیری روش‌های تحلیلی و چارچوب نظری و توجه مناسب و پای‌بندی به معیارهای روشی. هدف مقاله ترویج روحیه نقادی و بهبود رویکرد روشی در نگارش آثار علمی است. این کتاب به‌رغم برخورداری از نقاط قوت شکلی و محتوایی، به برخی نقاط ضعف روشی، محتوایی و رویکرد تحلیلی دچار است:

۱. فقدان چارچوب نظری روشن و کارآمد و روش‌شناسی پویا و توانایی که توان تبیین موضوع و سامان‌دهی تحقیق را داشته باشد؛

۲. برخی اشتباهات تاپیی و محتوایی در متن نیازمند ویرایش فنی و ادبی دوباره است؛

۳. رویکرد ایدئولوژیک و زیرپانهادن بی‌طرفی علمی و انصاف پژوهشی و سوگیری به نفع برخی جریان‌های سیاسی و علیه جریان‌های سیاسی رقیب به‌گونه‌ای است که جنبه‌های علمی و مثبت کتاب را تحت الشعاع قراردادده و آن را مانیفستی ایدئولوژیک و سیاسی کرده است؛

۴. فقدان تقسیم‌بندی مفهومی منطقی و ساختار روشمند، موجب محدود کردن دایره نیروهای سیاسی حامی انقلاب اسلامی و بیرون راندن بسیاری از جریان‌های سیاسی از دایره انقلاب و حامیان نظام جمهوری اسلامی شده و بیشتر جریان‌های سیاسی را به اردوگاه معاندان انقلاب و مخالفان نظام رانده است؛

۵. عدم کفایت منابع فارسی و فقر منابع خارجی به تأکید نیاز ندارد. منابع کتاب محدود به طیفی از آثار داخلی و درون‌گفتمانی و البته بیشتر ژورنالیستی است؛

به‌طور کلی، علت اصلی نارسایی رویکرد روشی، تحلیلی و تبیینی کتاب ناشی از تمسک به نقدهای درون‌گفتمانی درباره گفتمان همسو است، در حالی که برای نقد و حاشیه‌رانی نیروها، جریان‌ها و گفتمان‌های سیاسی رقیب از هر روش و احتجاجی بهره می‌گیرد. رویکرد نظری جریان‌ها و گفتمان‌های سیاسی رقیب، برون‌گفتمانی و برون‌دینی است، ولی نویسنده با توسل به استدلال‌های درون‌گفتمانی و درون‌دینی به آن‌ها پاسخ می‌گوید. در یک تحقیق علمی، باید به مثابه ناظری بی‌طرف و داوری منصف با جریان‌های سیاسی برخورد کرد و با استفاده از معیارهای روشی و چارچوب‌های نظری معتبر، به واکاوی و نقد آن‌ها پرداخت و بدون در نظر داشتن منافع گروهی و جناحی، نگاهی یکسان به همه جریان‌های سیاسی داشت.

منابع

- اسپریگنز، توماس (۱۳۷۰). *فهم نظریه‌های سیاسی*، ترجمه فرهنگ رجایی، ج ۲، تهران: آگاه.
- بروجردی، مهرزاد (۱۳۷۷). *روشنفکران ایرانی و غرب*، ترجمه جمشید شیرازی، تهران: فرزانه روز.
- پلامناتز، جان (۱۳۶۷). *شرح و نقادی بر فلسفه اجتماعی و سیاسی هگل*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نی.
- پلامناتز، جان (۱۳۷۴). «کاربرد نظریه سیاسی»، *فلسفه سیاسی*، ویراسته آنتونی کوئینتن، ترجمه مرتضی اسعدی، تهران: به‌آور.
- پوپر، کارل ریموند (۱۳۷۲). *واقعی‌گرایی و هدف علم*، ترجمه احمد آرام، تهران: سروش.
- تیندر، گلن (۱۳۷۴). *تفکر سیاسی*، ترجمه محمود صدر، تهران: علمی و فرهنگی.
- دارابی، علی (۱۳۸۲). *سیاستمداران اهل فیضیه، بررسی، نقد، پیشینه و عملکرد جامعه روحانیت مبارز*، تهران: سیاست.
- دارابی، علی (۱۳۸۴، ۲۹ آبان). «عدالت، فراگفتمان»، *روزنامه جام جم*.
- دارابی، علی (۱۳۸۸ الف). *جریان‌شناسی سیاسی در ایران*، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

۵۲ کندوکاوی روش‌شناختی در کتاب جریان‌شناسی سیاسی در ایران

دارابی، علی (۱۳۸۸). رفتار انتخاباتی در ایران: الگوها و نظریه‌ها، تهران: صداوسیما جمهوری اسلامی ایران (سروش).

ظریفی‌نیا، حمیدرضا (۱۳۷۸). کالبدشکافی جناح‌های سیاسی ایران، تهران: آزادی‌اندیشه.
قوچانی، محمد (۱۳۸۴). پدرخوانده و راست‌های جوان: افول اصلاح‌طلبان و ظهور اصول‌گرایان، تهران: سرایی.

کاظمی، عباس (۱۳۸۳). جامعه‌شناسی روشنفکری دینی در ایران، تهران: طرح نو.
کوهن، جوشو. آ. (۱۳۸۲). «مشورت و مشروعیت دموکراتیک»، فرهنگ‌اندیشه، ویژه‌اسلام، دولت و مشروعیت، ش ۵.

میرسلیم، سید مصطفی (۱۳۸۴). جریان‌شناسی فرهنگی بعد از انقلاب اسلامی ایران (۱۳۵۷ - ۱۳۸۰)، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران (باز).

Plamenatz, Johan (1963). *Man and Society, A critical Examination of Some Important Social and Political Theories from Machiavelli to Marx*, Vol.1, London: Longmans, Green and Co Ltd.

Skinnr, Quentin (1988). *Meaning and Context*, Princeton New Jersey: Princeton University.

<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=8807060340>

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی